

بررسی واژگان متقاربه المعنی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه

بر اساس شیوه جانشینی و همنشینی واژگان

تاریخ دریافت: ۹۱/۱۲/۳ تاریخ پذیرش: ۹۲/۲/۶

دکتر سید ابوالفضل سجادی؛ استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه اراک
فریبا هادی فرد؛ دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده:

یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین ویژگی‌های ساختاری نهج البلاغه امام علی علیه السلام، انسجام دورن‌متنی در هر یک از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار است. تناسب و انسجام حاصل پیوند میان اجزای آن - چینش معنایی واژگان به کار گرفته شده - در محور همنشینی و جانشینی است. به بیانی دیگر، ارزش واژگان به کار گرفته شده در جمله و یا جملات، منوط به گزینش آن‌هاست. در سایه این دو محور ارزش‌های زیباشناسی به نمایش گذاشته می‌شود.

هر چند تعیین حوزه معنایی واژگان از میان واژگانی که دارای تقارب معنایی هستند، عاملی مهم برای گزینش واژگان به شمار می‌رود در حقیقت، این مهم، یکی از شگردهای هنری امام علی علیه السلام است.

در این مقاله، نگارنده بر آن است تا با بررسی معناشناسانه واژگان متقاربه المعنی از میان واژگانی که دارای تقارب معنایی هستند، دلایل معنایی گزینش واژگان موجود در عبارات‌های انتخابی را با نظر به کتب لغوی در خطبه مشهور شقشقیه مورد بررسی و تحلیل معنایی قرار دهد و صلاحیت و عدم صلاحیت واژگان منتخب از خطبه را نمایان سازد.

کلید واژه‌ها: امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه شقشقیه، واژگان متقاربه المعنی.

نهج البلاغه، سرچشمه فصاحت و خاستگاه بلاغت و نمونه علم الهی و دربردارنده رایحه کلام نبوی و بها افزای زبان عربی، به کار آینده دین و دنیای مسلمانان، بلکه همه آدمیان است. سخن تنها مردی است که هیچ کس دیگر چون او، از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وصف نشده و جز پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس دیگری با شناخت و معرفت کامل وصف نکرده است و آفریدگار در کتابش هیچ کس دیگر را بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چون او، بارها نعت نگفته است. همین ویژگی‌ها، همان سان که او را در میان صحابه رسول اکرم صلی الله علیه و آله یگانه و ممتاز ساخته، به کلام او نیز اثر خاص و جایگاه بی‌بدیل بخشیده است.

شرط اساسی بلاغت که در "توافق و تطابق سخن با مقتضای حال" است، آنچنان در نزد امیرالمؤمنین، علی علیه السلام جامع و کامل بود که در نزد هیچ ادیب و گوینده عرب و غیر عرب وجود نداشته و ندارد. در واقع، انشای امام علی علیه السلام، پس از قرآن کریم عالی‌ترین نمونه بلاغت است. سخن امام در عین وضوح، کامل، موجز و مختصر، نیرومند و خروشان و دارای همبستگی کامل و پیوند تام و تمام بین الفاظ، معانی و هدف‌هاست. بنابراین با بررسی واژگان متقاربه المعنی در هر یک از عبارتهای انتخاب شده، و با پژوهش معناشناسانه دلیل گزینش هر یک از واژگان موجود بیان می‌شود.

همه انسان‌ها، علی‌رغم فرهنگ‌ها و نژادها و زبان‌های گوناگون، در حد ذوق و استعداد خویش، قواعد بلاغت را در گفتار و نوشتار خویش به کار می‌گیرند. هر انسانی در هر گوشه‌ای از عالم وقتی بخواهد به گونه‌ای مؤثر سخن بگوید، ناچار به مراعات قواعد بلاغت است و باید اصل اساسی «مطابقت سخن با مقتضای حال مخاطب» را در نظر بگیرد و هر گاه سخن خود را بدان آراسته گرداند، بدون شک توانسته است گوی سبقت را در سخنرانی برآید. امام علی علیه السلام با انتخاب واژگانی که هر یک هم بر اساس تناسب و بار معنایی‌شان بوده، توانسته است سخن

خود را مطابق با شرایط سخنرانی و موضوع مورد بحث خود تطبیق دهد و در هر سخن‌شناسی و سخن‌دانی با امعان‌نظر در کلام ایشان به این مهم دست می‌یابد.

ائتلاف یا تناسب بین الفاظ با معانی:

از عواملی که باعث افزایش تأثیر ادبی در کلام می‌شود، می‌توان به مؤلفه "ائتلاف یا تناسب بین الفاظ با معانی" اشاره کرد. این مهم، بدین معناست که واژه‌ها با معانی مورد نظر متکلم، شاعر، نویسنده هماهنگ باشد. به عبارت دیگر، فضایی که واژگان در آن قرار دارند، برای ادای مقصود با فضای معانی مورد نظر گوییده، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حقیقت، این هماهنگی بین لفظ و معنا باید به گونه‌ای باشد که نه خللی از نظر معنا و مفهوم در آن وارد شود و نه از نظر انتخاب واژگان. به نحوی که واژگان - که خود نقش محوری بعد از معانی را در کلام بر عهده دارند - در مجموعه‌ای متناسب با مجموعه معانی قرار گیرد تا بتواند مطلب را به ذهن مخاطب نزدیک گرداند. ارزش ادبی اتحاد و تناسب لفظ و معنا در کلام به گونه‌ای است که هم در ساختار کلی جمله تأثیر دارد و هم در بافت معنایی آن؛ چرا که در ساخت و بافت اصلی جمله، دو مؤلفه "لفظ" و "معنا" نقش محوری دارند و در جمله به ایفای نقش می‌پردازند، بدین معنا که بدون وجود این دو مؤلفه، جمله پا به عرصه وجود نخواهد گذاشت.

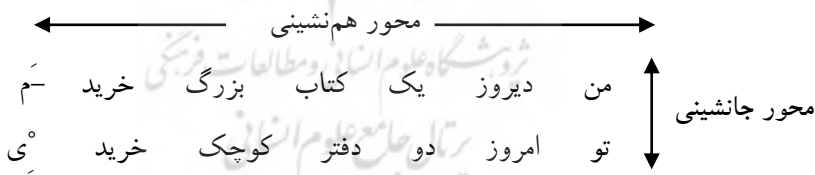
جایگاه و ارزش روابط جانشینی و هم‌نشینی در زبان:

زبان، دستگاه ارتباطی اندیشه‌ها و واژه‌هاست؛ ولی این بدان معنا نیست که زبان مجموعه واژگانی است که هر واژه بر یک حقیقت و واقعیت خارجی دلالت دارد؛ زیرا معمولاً ارزش معنایی هر واژه بر روی زنجیره گفتار و در ارتباط با واژه‌های دیگر مشخص می‌شود. چنانچه «من»، «کار» و... به تنهایی ارزش معنایی مشخصی ندارند و تنها زمانی مفهوم دقیق آن روشن می‌شود که درون جمله‌ای قرار بگیرد. از این روست که گفته می‌شود در امر تفهیم و تفهم، روابط واژه‌ها بر روی زنجیره گفتار بسیار حائز اهمیت است.

چنانچه «دی بوقلمون روز دید یک» کاملاً بی معنا است. حال اگر همین تکواژها را بگونه‌ای دیگر، در کنار هم قرار بدهیم، عبارت «دیروز یک بوقلمون دیدم» به دست می‌آید که کاملاً معنادار است و بدین ترتیب برای اینکه واژگان یا نشانه‌های زبانی بتوانند پیامی را برسانند باید طبق روال خاصی بر روی یک محور افقی در کنار هم بنشینند. حال اگر واحدهای یک جمله را بررسی کنیم، درمی‌یابیم که هر یک از آنها از یک مقوله دستوری و مکمل یکدیگر هستند و چنانچه یکی از واحدهای همنشین تغییر یابد و یا حذف شود، در مفهوم پیام نیز تغییر یا خلل ایجاد می‌شود. این محور را، محور همنشینی می‌گویند و رابطه واحدهایی که بر روی محور در کنار هم می‌نشینند، رابطه جانشینی می‌نامند.

بنابراین، برای ساختن یک جمله و رساندن پیام، دو عمل صورت می‌گیرد، یکی عمل گزینش، یعنی انتخاب یکی از اجزای یک مقوله مشخص دستوری و دیگری قرار دادن با قاعده این اجزای منتخب و برگزیده در کنار همدیگر بر روی زنجیر گفتار. بنابراین، چنین می‌گوییم، زبان بر روی دو محور عمل می‌کند: محور همنشینی و محور جانشینی.

نمونه‌ای از چینش واژگان در محور جانشینی و هم‌نشینی



در ادامه سخن می‌توان گفت، رابطه جانشینی رابطه بین اجزایی است که روی یک محور عمودی قرار می‌گیرند و همدیگر را نفی می‌کنند. رابطه واحدهایی که به جای هم می‌آیند و معنای جمله را تغییر می‌دهند، رابطه جانشینی می‌گویند. بنا بر این توضیحات می‌توان گفت بررسی هر یک از

واژگان در این پژوهش و دلیل انتخاب آن‌ها توسط امام علی علیه السلام در محور جانشینی مورد بررسی معناشناسانه قرار می‌گیرد.

روش پژوهش بدان شیوه است که در ابتدا قسمت‌هایی از خطبه جهت معناشناسی واژگان موجود انتخاب و واژه یا واژگان نمونه‌گزینش می‌شود سپس واژگانی که با واژه مذکور تقارب معنایی دارند، شناسایی می‌شود و با مراجعه به کتب مختلف لغوی، حوزه معنایی آن مشخص می‌گردد. در ادامه نگارنده با توجه به بار معنایی خاص واژگان به تحلیل هر یک از آنها می‌پردازد و دلیل صلاحیت و عدم صلاحیت واژگان را مورد بررسی معنایی قرار می‌دهد.

بررسی معناشناسانه واژگان متقاربه‌المعنی بر اساس شیوه جانشینی:

عبارت:

«أما والله لقد تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ، وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا» (خ: ۳)^۱

معناشناسی واژگان متقاربه‌المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: تَقَمَّصَ.

واژگان متقاربه‌المعنی: لَبَسَ، دَثِرَ.

قَمَّصَ: القافُ و الميمُ و الصادُ أصلان: أَحَدُهُمَا يَدُلُّ عَلَى لُبْسِ شَيْءٍ و الآخرُ عَلَى نَزْوِ شَيْءٍ. القَمِيصُ لِلإنسانِ، يقالُ: تَقَمَّصَهُ إِذا لَبَسَهُ، ثُمَّ يَسْتَعَارُ ذَلِكَ فِيهِ كُلُّ شَيْءٍ دَخَلَ فِيهِ الإنسانِ. فيقالُ: تَقَمَّصَ الوِلايَةَ^۲. تَقَمَّصَ در لغت به معنای پوشیدن قمیص است و قمیص پوششی را گویند که قبل از سایر لباس‌ها پوشیده شده و چسبیده به بدن است. زیر پیراهن. همان‌طور که گفته شده: «القَمِيصُ ما يَلْبَسُ عَلَى الجِلْدِ أَوْ ثَوْبٌ تُلْبَسُ تَحْتَ الثِّيَابِ وَ قَبيلَ لا يَكُونُ إِلا مِنْ قَطَنِ وَ أَمَّا مِنَ الصَّوْفِ»: قمیص آن چیزی است که بر بدن پوشانده می‌شود، یا پیراهنی است که زیر لباس پوشیده می‌شود و گفته شده که جنس آن از پشم یا پنبه است.^۳

لبس: لبس، به ضم اول در اصل پوشاندن شیء است. لبس اگر به ضم اول باشد، به معنای لباس پوشیدن است و فعل آن از باب عَلِمَ، يَعْلَمُ می‌آید. مانند این آیه از قرآن: ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُندُسٍ﴾ (الکهف: ۳۱) و لباسهایی (فاخر) به رنگ سبز، از حریر نازک و ضخیم، دربر می‌کنند. دَثْرٌ: الدال و الثاء و الراء أصلٌ واحدٌ وَ هُوَ تَضَاعَفُ شَيْءٍ تَنَاضُذُهُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ. فَالدَّثْرُ: المال الكثير والدَّثْرُ: ما تَدَثَّرَ بِهِ الْإِنْسَانُ^۴. دثر: دثار به کسر اول لباسی است که روی لباسها برتن کنند و لباسی است که شخص در خواب آن را بر روی خود می‌کشد^۵. مانند کلام خداوند متعال در قرآن کریم: ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾ یعنی ای جامه به خود پیچیده برخیز و انذار کن.

دلیل انتخاب واژه «تَقَمَّصَ» در بافت جمله:

امام علی علیه السلام ابتدا شکایت خود را از نخستین مرحله خلافت بیان می‌دارد و می‌فرماید: «أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ، وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا» (خ: ۲۷): آگاه باشید، به خدا سوگند که «فلانی»؛ «ابوبکر» خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و می‌دانست که جایگاه من نسبت به آن چنان محور به آسیاب است. مرجع ضمیر تَقَمَّصَهَا خلافت است و تعبیر به قمیص (پیراهن) شده، به نظر می‌رسد، به این نکته اشاره داشته باشد که ابوبکر، از مسئله خلافت به عنوان پیراهنی برای پوشش و زینت خود بهره گرفته، در حالی که این آسیاب عظیم حکومت، نیاز به محور نیرومندی دارد که نظام آن را در حرکت شدیدش حفظ کند و از انحراف باز دارد و در نوسانات و بحران‌ها، حافظ آن باشد و به نفع اسلام و مسلمین بچرخد. بر اساس تفاوت‌های ریز معنایی که در هر سه واژه وجود دارد، می‌توان چنین گفت که به نظر می‌رسد، دلیل استفاده از واژه‌ی (تَقَمَّصَ) به جای واژه متقاربه‌ی المعنایش یعنی (لَبَسَ وَ دَثَّرَ) این بوده است که مخاطبان را متوجه این مهم کند که ابوبکر خلافت را همچون پیراهنی بر تن خود کرده است. همان‌طور که از مشخصه معنایی واژه (لَبَسَ) برمی‌آید، هر نوع پوششی را دربر می‌گیرد و این نکته قابل ذکر است که گفته شود، از معنای قاموسی هر سه واژه پوشیدن استنباط می‌شود، به عبارت دیگر، هسته

اصلی معنایی آن سه یکی است؛ ولی واژه (تَقَمَّصَ) با توجه به تفاوت ریز معناداری که با واژگان دیگر در محور جانشینی دارد، توانسته است برای بیان مافی الضمیر امام علی علیه السلام به ایفای نقش بپردازد. در حقیقت، کلام و تعبیر امام علی علیه السلام در این عبارت از خطبه، تأکید و تأیید شدت حرص و علاقه ابوبکر به امر خلافت بوده است و این واژه‌گزینی امام علی علیه السلام با توجه به بافت معنایی خطبه، جلوه‌ای از جلوه‌های فصاحت و بلاغت آن بزرگوار است. با امعان نظر می‌توان دریافت که در نخستین عبارت خطبه، امام علی علیه السلام از غضب خلافت سخن به میان آورده و چنین بیان می‌کند که خلافت در دست ابوبکر همانند "قمیص" بوده است. نکته‌ای که حائز اهمیت است، اینکه امام علی علیه السلام در دست گرفتن خلافت توسط ابوبکر را به مانند قمیص می‌داند، بیان‌کننده این نکته است که میان "زیر پیراهن و خلافتی" که ابوبکر بر عهده گرفته بود، شباهت و اشتراکی وجود دارد، این شباهت، "تلازم و پیوستگی" است، یعنی همان‌طور که "زیر پیراهن" همراه آدمی است و انسان کمتر آن را از خود جدا می‌کند، ابوبکر نیز هنگامی که خلافت را تصاحب نمود، با آن همانند "زیر پیراهن" معامله کرد و تا آخرین لحظات عمرش آن را از خود جدا نساخت. در حقیقت، این واژه، به نوعی شدت در انجام فعل را می‌رساند.

عبارت انتخاب شده:

«وَأِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّيَّ مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا»^۶ (خ: ۳).

نکات ادبی:

گوینده در مهم جلوه دادن گفتار خویش، به الفاظی متوسل می‌شود تا اهمیت سخن خود را متذکر شود. در این میان «قسم» بزرگترین و مهمترین لفظی است که به جهت تقدس آن از لحاظ اعتقاد باطنی می‌تواند این وظیفه را به دوش بکشد. در این عبارت از خطبه، امام علی علیه السلام زیباترین تشبیه را برای آگاهی ابوبکر به کار می‌بندد؛ زیرا خود را قطب^۷ و خلافت را سنگ

آسیاب معرفی می‌کند. این جمله امام علیه السلام اشاره به این دارد که تا محور نچرخد، سنگ آسیاب نمی‌چرخد. پس اگر علی علیه السلام جانشین بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله نباشد، خلافت نیز معنا و مفهومی نخواهد داشت. به عبارت دیگر، همان‌طور که غیر از محور چیز دیگری نمی‌تواند سنگ آسیاب را به حرکت درآورد، در امر خلافت نیز، غیر از علی علیه السلام هیچ کس صلاحیت این امر را ندارد و این در حالی بود که این نسبت و جایگاه را ابوبکر به خوبی می‌دانست.

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: عَلِمَ.

واژگان متقاربه المعنی: عَرَفَ، دَرَى، خَبَرَ.

عَلِمَ: درک کردن. گفته شده این واژه بر دو قسم است: اول ادراک ذات شیء است. دوم: حکم بر چیزی که با وجود شیء ای که ثباتش به آن شیء است یا نفی کردن شیء ای که با نبود شیء اول آن هم معدوم می‌شود.^۸ به معنای دانستن و دانش است و گاهی نیز به معنای اظهار و روشن کردن نیز می‌آید.^۹

عَرَفَ: ادراک چیزی به واسطه تفکر و تدبیر. راغب اصفهانی گفته است که عرف و معرفه در مورد علم قاصر به کار می‌رود که به واسطه آن به مرحله تفکر و تدبیر می‌رسد.^{۱۰} برای توضیح این مطلب می‌توان گفت عرف، معرفت و عرفان به معنای درک و شناختن است. معرفت و عرفان درک و شناختن شیء است با تفکر و تدبیر در اثر آن و آن عرف از علم اخص است. به همین دلیل گفته می‌شود فلانٌ يَعْرِفُ اللهَ و نمی‌گویند فلانٌ يَعْلَمُ اللهَ؛ چون معرفت بشر به خداوند جز با تفکر و تدبیر در آثار اوست نه در ادراک ذاتش. خلاصه اینکه عرفان نسبت به علم شناخت ناقصی است که آن از تفکر در آثار شیء ناشی می‌شود.^{۱۱}

دَرَى: الدراية: به شناختی که به گونه‌ای با فریب و زیرکی حاصل شود.^{۱۲} معرفت و دانش: درایت معرفتی است که از نوعی تدبیر به دست می‌آید.^{۱۳}

خَبْرَ: الخبر، آگاهی نسبت به اشیاء معلوم از جهت خبر داشتن از آنهاست. گفته می‌شود: خَبَرْتُهُ خُبْرًا وَ خَيْرَةً وَ أَخْبَرْتُ: از خبری که به من رسید، آگاه شدم. خَيْرَةٌ: شناخت پیدا کردن به باطن امور.^{۱۴} دانش و علم به شیء است. خبر آنچه که نقل و حکایت می‌شود.^{۱۵}

دلیل انتخاب واژه "عِلْمَ" در بافت جمله:

با توجه به تحلیل معنایی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی با واژه مورد نظر در این فراز از خطبه، می‌توان چنین گفت که واژه عِلْمَ، همان‌طور که توضیح نیز داده شد به معنای "پی بردن به حقیقت شیء" است. این در حالی است با توجه به مضمون خطبه، این امر مبرهن است که خود ابوبکر می‌دانست و حقیقت امر هم این بود که حقانیت از آن علی علیه السلام است و آگاهانه بر این شبهه دامن می‌زد؛ چرا که می‌دانست هدف حکومتی که علی علیه السلام می‌خواهد در دست بگیرد، نتیجه برپایی‌اش، بر برچیدن انحرافات^{۱۶} بوده که توسط ابوبکر و دیگر خلفا برای مسلمین به وجود آمده است و این خطر بزرگی برای آنها محسوب می‌شد. او بر این امر مهم واقف بود و می‌توانست غبار شک و تردید را از ساحت مقدس امام علی علیه السلام بزداید؛ ولی این کار را به دلیل به خطر افتادن منافع خویش، انجام نداد.

برای تأیید استعمال واژه "عِلْمَ" در بافت جمله، نیاز به تحلیل معنایی واژگان متقاربه المعنای این واژه، با در نظر گرفتن ساخت آوایی و معنایی فراز انتخاب شده وجود دارد. بدین وجه که دلیل عدم تأیید واژه "عَرَفَ" این بود که واژه عرف هم از نظر آوایی و ایجاد موسیقی در بافت جمله نمی‌توانست به ایفای نقش پردازد و هم اینکه از نظر مشخصه معنایی، معنای "ادراک چیزی به واسطه تفکر و تدبیر" است. ولی امام علی علیه السلام می‌دانست که در این میان که میدان اثبات حقانیت آن بزرگوار است، تفکر و تدبیری در کار نبوده و نخواهد بود. در حقیقت، آنها هدفشان بر این مبنا نبوده است که با تدبیر در امور اسلام و مسلمین مسند خلافت را به اهل آن اعطا کنند.

عدم استعمال واژه درایه با توجه به قلمرو معنایی آن مد نظر امام علی علیه السلام نبوده، چه اینکه آن بزرگوار می‌دانست که ابوبکر به مسأله صلاحیت و خلافت بر حق شناخت دارد؛ ولی کاری که انجام خواهد داد با تدبیر و اندیشه عقلانی نخواهد بود. در مورد واژه خَبَر می‌توان چنین استدلال معنایی نمود که هم از نظر آوایی - وجود حرف خاء، که نوعی خشونت در تداعی معنا را به همراه دارد - تناسب سیمایی فقره را بر هم خواهد زد و هم از نظر معنایی، چه اینکه نظر به معنای قاموسی آن، که گفته شد خبری است که حکایت و نقل شده باشد، لذا به صراحت می‌توان گفت که حقانیت علی علیه السلام مسئله‌ای نبوده است که از راه حکایت و .. نقل شده باشد. بلکه هم از طرف خداوند و هم پیامبر صلی الله علیه و آله مورد تأیید بود و استعمال این واژه بر شک و تردیدها نسبت به مسئله خلافت علی علیه السلام دامن می‌زد.

عبارت انتخاب شده:

«يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^{۱۷} (خ: ۳)

نکات ادبی:

امام علی علیه السلام شایستگی خود را برای پذیرفتن این رسالت عظیم، بیان نموده و می‌فرماید: «يُنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»؛ این درحالی است که شاید آنچه در ذهن مخاطب شکل گیرد، این مهم باشد که امام علی علیه السلام در این عبارت از خطبه، به خودستایی پرداخته و قصد دارد با بیان نمودن جملاتی، خود را بالاتر از مردم بداند، بنابراین، باید گفت که میان خودستایی و معرفی کردن، فرق بسیار است. گاهی پیش می‌آید که مردم از شخصیت کسی بی‌خبرند و بر اثر ناآگاهی نمی‌توانند از وجود او در بسیاری از زمینه‌ها بهره کافی ببرند. در اینجا معرفی کردن چه از سوی خود و چه از سوی دیگران نه تنها عیب نیست، بلکه کاملاً درست و به جاست. تعبیر، یन्छدر: فرو می‌ریزد و پایین می‌آید و لا یرقی: بالا نمی‌رود، که در دو جهت مختلف و در برابر هم قرار گرفته، بیانگر نکته لطیف و ظریفی است و آن اینکه وجود امام، به کوه

عظیمی تشبیه شده که دارای قله بسیار مرتفعی است که هیچ پرنده‌ای نمی‌تواند به بلندی آن راه یابد.

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: حدر (ینحدر)

واژگان متقاربه المعنی: نَزَلَ، هَبَطَ، حَطَّ

حَدَرَ: الحاءُ و الدالُّ و الراءُ؛ الهبوطُ. مصدر آن از ریشه حدر به معنای سرازیر شدن از بلندی به پایین است.^{۱۸} الحَدْرُ من كل شيء تَحَدَّرُهُ من عُلُوِّ إلی سُفْلٍ. افتادن از بالا به سمت پایین^{۱۹}.
حَطَّطَ: الحَطُّ: پایین افتادن چیزی از بلندی. قَدْ حَطَّطْتُ الرَّجُلَ: آن مرد را پایین انداختم.^{۲۰} این واژه با توجه به معنای قاموسی آن هر نوع پایین آمدنی را دربرمی‌گیرد.

هَبَطَ: الهاء و الباء و الطاء کلمةٌ تَدُلُّ عَنِ الْإِنْحِدَارِ. هَبَطَ، هَبُوطًا. الهَبُوطُ: الحُدُورُ^{۲۱}. هَبَطَ: کتوله تعالی: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا﴾ (البقره: ۳۸). به معنای پایین افتادن به اجبار. از موارد کاربرد این فعل می‌توان این باشد که هرگاه در مورد انسان به کار می‌روند، از باب سبک شمردن او است. ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا﴾ (الأعراف: ۱۳) در واقع هبوط و مشتقات آن در جایی استعمال می‌شود که تنبیهی بر نقض و خواری در میان باشد.^{۲۲} هبوط به معنی انحدار و پائین آمدن قهری است مثل هبوط و افتادن سنگ و نیز گوید چون در انسان به کار رود بر سبیل استخفاف و سبک شمردن باشد.^{۲۳}

نَزَلَ: النون و الزاء و اللام کلمةٌ صَحِيحَةٌ تَدُلُّ عَنِ هَبُوطِ شَيْءٍ وَقَوْعِهِ^{۲۴}. این واژه در مورد اشیایی به کار می‌رود که دارای شرافت و ارج باشند، مانند فروفرستادن قرآن و ملائکه و باران.^{۲۵} این واژه در معنای پایین افتادن از بلندی است. نَزَلَ عَنِ دَابَّةٍ: از حیوان پیاده شد. ناگفته نماند که گفته شده، این واژه بیشتر در مورد نعمت‌ها، بخشش یا عذاب خداوند بر بندگان به کار می‌رود.^{۲۶}

دلیل انتخاب واژه "يُنْحَدِرُ" در بافت جمله:

بنا بر توضیحات داده شده درباره شناسایی معانی واژگان مورد نظر، می‌توان گفت که واژه حَطَّ معنای فرود آمدن و پایین افتادن چیزی از بلندی است و با توجه به مشخصه معنایی‌اش هر نوع فروافتادنی را در برمی‌گیرد و به عبارت دیگر یک معنای عام را به خود اختصاص داده است. هبط و مشتقات آن نیز معنایی را با قهر و اجبار به همراه بوده که در این فقره از کلام امام علی علیه السلام مدنظر نبوده است و اینکه، واژه نَزَلَ و مشتقات آن هم در سیاق جملات و برای مؤلفه‌هایی کاربرد دارد معنایی دارد که دارای اهمیت بسیار بالایی باشند و اینکه این واژه نمی‌تواند جایگزین واژه ینحدر در بافت جمله شوند؛ چرا که با واژگان در محور همنشینی تناسب لفظی ندارد. بنابراین می‌توان گفت در این عبارت از خطبه، واژه "حدر" هم از نظر تناسب آوایی در جمله در جای مناسب خود به کار رفته است و هم از نظر تناسب سیمایی مطابق با واژگان موجود در محور همنشینی خود قرار دارد. به عبارت دیگر ائتلاف یا هماهنگی لفظ با لفظ نیز بر این تناسب دامن می‌زند؛ چرا که واژه‌ای که از نظر معنایی با واژه سیل همخوانی داشته باشد، همین واژه حدر است؛ چراکه مشخصه معنایی‌اش این است که چیزی از بالا به پایین سرازیر شود و این مهم نیز در محدوده معنایی واژه سیل جای می‌گیرد و اینکه امام علی علیه السلام توانسته با انتخاب این واژه، رابطه‌ای که واژگان در محور همنشینی با هم دارند را مستحکم کند و بتواند در لوای استعاره، به بیان مقصود خود پردازد.

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: يَرْقَى

واژگان متقاربه المعنی: صَعَدَ، رَفَعَ.

صَعَدَ: صَعَدَ، صُعُوداً این واژه به معنای بالا بردن بر گردنه گفته می‌شود که استعاره از هر کار سخت است. مانند ﴿مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا﴾ (الجن: ۱۷) و هر کس از یاد پروردگارش روی گرداند، او را به عذاب شدید و فزاینده‌ای گرفتار می‌سازد. این در حالی است

که قرشی در باب صَعَدَ گفته است صَعُود، رفتن در بالایی و إصعاد، رفتن در زمین هموار است و آنگاه که سفر را شروع می‌کنیم، می‌گوییم: إصعادنا من مكة.^{۲۷} راغب اصفهانی می‌گوید: إصعاد از ریشه سعد به معنای دور شدن از سطح زمین است، خواه این دور شدن رفتن به بالا باشد یا رو به پایین. و اصل آن از صُعُود به معنای رفتن به مکانهای مرتفع است. بنابراین این واژه هر نوع دور شدنی را دربر می‌گیرد.^{۲۸}

رَفَع: بالا بردن. ﴿وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ﴾ (یوسف: ۱۰۰). پدر و مادرش را بر تخت بالا برد. ﴿وَرَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ﴾ (البقره: ۲۵۳) و بعضی را درجاتی برتر داد. می‌توان گفت آیه اول در بالا بردن ظاهری و دومی در بالا بردن معنوی دلالت دارد که همان فضیلت و عظمت است.^{۲۹}

رقی: بالا رفتن. مانند این آیه از قرآن: ﴿أَوْ تَرُقَى فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ نُؤْمِنَ لِرُقَيْكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ﴾ (الإسراء: ۹۳). یا در آسمان بالا روی و به بالا رفتنت هرگز ایمان نمی‌آوریم تا کتابی بر ما بیاوری که آن را بخوانیم. إرتقاء: درجه درجه بالا رفتن است.^{۳۰} رقی: رَقِيتُ فِي الدَّرَجِ وَ السَّلْمِ: از پله‌ها و نردبان بالا رفتم. أرقى رُقِيًّا إرتَقَيْتُ: نیز به همین معناست.^{۳۱}

نکته قابل بیان اینکه تفاوت مشخصه معنایی، که ابوهلال عسکری در مورد دو واژه "الرُقَى وَ الصُّعُودُ" می‌گوید، «الرُقَى أعم از صعود است. رَقِي فِي الدَّرَجَةِ وَ السَّلْمِ گفته می‌شود: "رَقِيتُ فِي الْعِلْمِ وَ الشَّرْفِ إِلَى أَعْد غَايَةٍ وَ رَقِي فِي الْفَضْلِ" و این در حالی است که این مهم درباره صعود گفته نمی‌شود؛ چرا که صعود مقصور و محدود و به مکان است و الرُقَى هم در این مورد استفاده می‌شود و هم در غیر آن».^{۳۲}

دلیل انتخاب واژه "یرقی" در بافت جمله:

در تحلیل معناشناسانه‌ای که درباره واژگان فوق‌الذکر انجام شد، دلیل انتخاب واژه "رقی" و عدم تأیید صلاحیت دیگر واژگان می‌توان این‌چنین بیان نمود که واژه سعد، به معنای بالا بردن است که بیشترین کاربرد معنایی را موارد استعاری بر عهده دارد که نوعی سنگینی، در بیان معنا دارند و شاید بتوان گفت که این برداشت معنایی از آن به جهت، چینش حروف (صاد و عین) -

باشد که در هنگام تلفظ، آوای حاصل از آن با سختی از مخرج حرف به بیرون ادا می‌شود و همین امر، آهنگ کلام را که ناشی از رعایت آرایه سجع است، بر هم می‌زند و به نوعی ناهمواری آوایی را برای خواننده یا مخاطب- ایجاد می‌کند. این در حالی است که در بافت آوایی این فراز از خطبه، کاربرد این واژه، سنگینی معنایی و آوایی را حاصل می‌شود و در ادای معنای مورد نظر ناتوان است. جنبه دیگر عدم تأیید این واژه در بافت زبانی فراز انتخاب شده، قلمرو معنایی آن است، چه اینکه معنای رفتن در سربالایی و رفتن در زمین هموار را دارد و بیشتر محدود به مکان و زمان است و آنچه که امام علی علیه السلام قصد گفتن آن را دارد، با کاربرد این واژه بیان نمی‌شود. از سوی دیگر، واژه‌ی رفع نیز، چه بالابردن ظاهری و چه معنوی را در مشخصه معنایی خود به ثبت رسانیده که در این فراز، قابلیت معنایی برای بیان مقصود ندارد. به نظر می‌رسد، در فراز انتخاب شده، دلیل استعمال واژه رقی به جای واژگان جانشین خود، هم به دلیل رعایت موسیقی کلام، -که حاصل از چینش حروف به کار گرفته شده در هر یک از واژگان است- که کاربرد واژگان (صَعَدَ، رَفَعَ) قادر بر اجرای این مؤلفه در بافت کلام نیستند و هم اینکه در ساختار جمله (وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ) واژه (الطَّيْرُ) خود تعیین‌کننده فعل متناسب خود خواهد بود. چه اینکه، این واژه، پرواز پرنده معمولاً از زمین به آسمان است و اوج می‌گیرد، توجه به بافت آوایی در هنگام تلفظ این واژه، این حالت را برای مخاطب تداعی می‌کند و این مهم، تناسب لفظ با لفظ در محور همنشینی این واژه‌ها مورد تأیید قرار می‌دهد، به بیانی دیگر، حرف یاء و کسره دلالت بر پایین آمدن در عین بالا رفتن دارد و حرف یاء در "يَرْقَى" بر بالا رفتن و اوج گرفتن دلالت دارد. باید بیان شود که در این عبارت، وجود موسیقی و آهنگی که از آرایه سجع در بافت کلام به وجود آمده، می‌تواند یکی از اسبابی باشد که واژگان با حساسیت بیشتری انتخاب شوند و بتواند با رعایت تناسب معنایی و سیمایی-که تناسب آوایی است- با واژگان دیگر در محور همنشینی، مأموریت خود را که هماهنگی بین واژگان و معانی مورد نظر متکلم

است، به نحو احسن انجام دهد و اینکه بیکره سخن، از تناسب لفظ با لفظ و لفظ با معنا برخوردار شده و همین امر بر زیبایی آن افزوده و زمینه برجسته‌سازی آن را فراهم آورده است.

عبارت انتخاب شده:

«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجِّي، فَصَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدِّي، وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا»^{۳۳} (خ: ۳).

۱۳۹



نکات:

بدون شک، کسی که خار در چشم دارد، نمی‌تواند چشم خود را ببندد، پس حضرت با این جمله، اعلام می‌دارد که نمی‌توانستم چشم بر کارهای اشتباه و غیرمنطقی ببندم؛ ولی از طرف دیگر، نمی‌توانست حرفی بزند و از آنها انتقاد کند؛ چرا که این کار را، مورد مذمت قرار می‌دادند و این مصالح اسلام و مسلمین را به خطر می‌انداخت و برای همین است که می‌گوید، مانند کسی بودم که استخوانی در گلو دارد. در ادامه، امام علی علیه السلام در این قسمت از خطبه، خلافت را به عنوان ارث خود می‌داند که از جانب خداوند صادر و از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله اهداء شده بود، خلافت یک میراث الهی و معنوی است که از پیامبر صلی الله علیه و آله به جانشینان معصومش می‌رسد، نه یک میراث شخصی و مادی و حکومت ظاهری. شبیه این تعبیر در آیات قرآن نیز دیده می‌شود آنجا که زکریا از خداوند تقاضای فرزندی می‌کند که «وارث او»، «وارث آل یعقوب» باشد و بتواند به خوبی از میراث نبوت پاسداری کند. ﴿وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا﴾^{۳۴} (مریم: ۶ و ۵).

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: نَهَباً.

واژگان متقاربه المعنی: سَرِقَ، سَلَبَ.

النَّهْبُ: النونُ و الهاءُ و الباءُ اصلٌ صحيحٌ يدلُّ عن توزعِ شيءٍ في إختصاصٍ لا عن مساواةٍ و منه إنتهابُ المالِ و غيره^{٣٥}. النَّهْبُ: الغارةُ و السَّلْبُ أي لا يَخْتَلِسُ شيئاً له قيمةٌ عاليةً.^{٣٦}

سَرِقَ: مطلقاً در مورد دزدی به کار می‌رود^{٣٧}. السَّرِقَةُ: برداشتن چیزی به صورت مخفیانه و در حقیقت به معنای برداشتن چیزی از جایگاه مخصوص و به مقدار معین است.^{٣٨} سَرِقَ أَنْ الْأَصْلَ الواحدِ في هذه المادة: هُوَ أَخَذَ شَيْءٌ خَفَاءً عَنِ صَاحِبِهِ بغيرِ حَقٍّ. يُقالُ سَرَقَهُ سَرَقاً، وَ اسْتَرَقَ، إِفتَعَلَ يَدُلُّ عَلَى الْقَصْدِ وَ إِختِيارِ الفِعْلِ، وَ اسْتَرَقَ السَّمْعُ: إِختِيارُ السَّرِقِ مِنَ السَّمْعِ وَ هُوَ اسْتِماعُ كلماتٍ على سَبِيلِ السَّرِقِ.^{٣٩}

سَلَبَ: گرفتن چیزی با اجبار. سَلَبَهُ سَلْباً: إِنتَزَعَهُ مِنْ غَيْرِ قَهْرًا^{٤٠}. سَلَبَ: گرفتن چیزی از دیگری با زور.^{٤١}

دلیل انتخاب واژه " نَهَباً " در بافت جمله:

نتیجه‌ای که از معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در بافت کلام به دست آمد، بدین قرار است که استعمال واژه (نَهَباً) به جای هر کدام از واژگان (سَرِقَ، سَلَبَ) هم با توجه به بار معنایی هر کدام از آنها بوده و هم اینکه هر کدام از آنها قابلیت کاربرد در سطح کلام را با رعایت موسیقی موجود در متن که با استفاده از اسلوب سجع به کار رفته است، را ندارند. بدین معنا که واژه (نَهَباً) جدای از بار معناییش، از نظر رعایت موسیقی کلام بهتر می‌تواند به ایفای نقش بپردازد و با واژگان موجود در بافت زبانی این فراز از خطبه، یعنی «فِي الْعَيْنِ قَدَى، وَ فِي الْحَلْقِ شَجاً» تناسب سیمایی را به همراه می‌آورد. به نظر می‌رسد واژه (سَرِقَ) با نظر به آنچه که لغت‌شناسان گفته‌اند، به معنای برداشتن چیزی به صورت مخفیانه بوده است، این در حالی بوده که غضب خلافت از

امام علی علیه السلام در انظار عمومی به انجام رسیده است و این نشان از آن دارد که، به حق، حقانیت از آن علی علیه السلام است و نکته‌ای که حائز اهمیت است، این است که واژه سرق بیشترین کاربرد را در امور مادی دارد، به عبارت دیگر، خلافت مانند شی‌ای نبوده که بخواهند از امام علی علیه السلام به سرقت ببرند. می‌توان گفت هم بر اساس عدم توان برقراری تناسب آوایی، صلاحیت جایگزینی دارد و هم بر اساس همین مشخصه معنایی‌اش.

علاوه بر این، هر چند که واژگان بررسی شده از نظر معنایی دارای یک معنای مرکزی هستند و آن "گرفتن و دزدی کردن" است؛ اما آنچه در این میان سبب تمایز ظریف معنایی شده، کاربرد معنایی هر کدام از آنها متناسب با جمله است. بنابراین توضیحات، می‌توان گفت گرفتن ارث (خلافت) از امام علی علیه السلام با جبر و تهدید همراه بوده است، تهدیدی که اوضاع اسلام و مسلمانان را به خطر می‌اندازد و شاید گزافه نباشد اگر گفته شود که گرفتن نهاد خلافت از روی عدالت و تساوی، از طرف خلفا، نبوده است و اینکه تاریخ گواه بر این امر مهم دارد که آنها خلافت، که حق علی علیه السلام بود، را با روز و تهدید گرفتند و در اینجاست که امام علی علیه السلام این دزدیدن خلافت را با واژه نهب تعبیر نموده است تا هم تناسب آوایی برقرار بماند و هم بیان کند، خلافت از دست خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در جلوی چشمان همگان با زور و تهدید صورت گرفته و علی علیه السلام کاری جز صبر و تحمل مشکلات ندارد.

عبارت انتخاب شده:

«فَمَا رَاعَيْتَ إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَى، يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّى لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ، وَ شُقَّ عَطْفَايَ»^{۴۲} (خ: ۳).

نکات ادبی:

امام علی علیه السلام در این عبارت از خطبه، از الفاظی استفاده نموده است که شدت جمعیت را با کاربرد آنها در بافت زبانی و موقعیتی به تصویر کشاند. به بیانی دیگر، یکی از اهداف امام علیه

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: وَطِئَ

واژه متقاربه المعنی: سَحِقَ.

وَطِئَ: وَطِئَ: یکی از معانی این واژه زیر پا گذاشتن و قدم نهادن است. وَطِئَهُ بِرِجْلِهِ: با پایش آن را لگدمال کرد. ﴿وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِنًا يَعْغِطُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ﴾ (التوبه: ۱۲۰). هیچ گامی که موجب خشم کافران می شود بر نمی دارند و ضربه ای از دشمن نمی خورند، مگر اینکه به دلیل آن، عمل صالحی برای آنها نوشته می شود. موطئاً را از آن جهت زمین گویند که زیر پا می ماند. ﴿وَأَرْضًا لَمْ تَطُؤُوهَا﴾ (الأحزاب: ۲۷) و زمینی که به آن قدم ننهادید.^{۴۳}

الوطء: هو الإيقاعُ و الإبادةُ، (از بین بردن) يُقالُ: وَطَأَهُمُ الْعَدُوُّ: إِذَا نَكَأَ فِيهِمْ. قوله تعالى: ﴿طه ما أنزلنا عليك القرآنَ لِتَشْقَى﴾ (طه: ۱ و ۲). وَطَأَ: وَطِئَ الشَّيْءَ يَطُؤُهُ وَطَأً: داسه.^{۴۴} أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ إِسْتِعْلَاءٌ عَلَى شَيْءٍ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ النَّفْوِذِ وَ التَّصَرَّفِ.^{۴۵}

سَحِقَ: (به ضم سین و فتح) به معنای به شدت کوبیدن و از بین بردن است. گفته شده: سَحِقَهُ سَحَقًا: دَقَّهُ أَشَدُّ الدَّقِّ.^{۴۶} سَحِقَ: سَحَقَ الشَّيْءَ يَسْحَقُهُ سَحَقًا: دَقَّهُ أَشَدُّ الدَّقِّ، و قيل: السَّحَقُ الدَّقُّ الرقيق، و قيل: هو الدَّقُّ بَعْدَ الدَّقِّ، سَحَقَتِ الرِّيحُ الْأَرْضَ تَسْحَقُهَا سَحَقًا إِذَا عَفَّتِ الْآثَارُ.^{۴۷}

دلیل انتخاب واژه "وُطِيءَ" در بافت جمله:

بر اساس آنچه توضیح داده شد، می‌توان دریافت که با توجه به اینکه محتوای کلام امام علی علیه السلام در این قسمت از خطبه، نشان از شدت جمعیت و هجوم آوردن مردمانی است که حتی بعد از روی آوردن به طرف امام علیه السلام برای بیعت، دوباره نقض پیمان کردند و مهر تأیید بر حکومت بر حق امام علی علیه السلام توسط مردم به ثبت رسیده بود. لذا، با این تصویرسازی که امام علیه السلام با بهره‌گیری از آرایه‌های بلاغی انجام داده، این مطلب مهم را به گوش مخاطبان می‌رساند که این حالت پیش آمده اوج مقبولیت بر حکومت را تنها در مورد آن حضرت می‌توان دید و در حقیقت، بر هیچ کس در ابتدای حاکمیتش چنین اقبال عمومی صورت نگرفته بود، به حدی که امام حسن و حسین علیهما السلام زیر دست و پا افتاده و ردای امام پاره شد. آنچه مدنظر امام علیه السلام بوده است، نشان دادن شدت نارضایتی مردم از اوضاع نابسامان آن خلفا بوده است. به نظر می‌رسد که با توجه به معانی که هر دو واژه‌ی (وطیء و سحق) در بردارند، هدف، علاوه بر معنای ظاهری که در ذهن مخاطب نقش می‌بندد، -زیر دست و پا له شدن امام حسن و حسین علیهما السلام- توجه بافت زبانی واژه و تداعی معنای حاصل از آن برای بیان مقصود خود بوده و با نوعی شدت در معنا و لفظ همراه بوده است.

عبارت انتخاب شده:

«فَيَا لَلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صِرْتُ أُقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ»^{۴۸}
(خ: ۳).

نکات:

در این بخش از خطبه، نکاتی که ذهن مخاطب را به خود مشغول داشته است، کاربرد جمله در قالب استفهام انکاری است. بدین معنا که امام علی علیه السلام آغاز مشکلات را از هنگامی می‌داند که مردم به شک و تردید افتادند که آیا ابوبکر در فضیلت مساوی با امام علی علیه السلام هست یا نیست؟ امام علی علیه السلام از بروز چنین تردیدی در دل مردم تعجب می‌کند و نتیجه

چنین شکی را از این می‌داند که امام علیه السلام را با پنج نفر دیگر اعضای شورا مقایسه می‌کنند و او را در منزلت و مقام و استحقاق خلافت هم‌ردیف و همتای آنها می‌دانند. در ادامه، اینکه امام علی علیه السلام با شکایتی معنادار، تشکیل این شورا را نامشروع می‌داند و به همین دلیل می‌فرماید: خدایا از چنین شورایی به تو پناه می‌برم. این جمله، نشان از عدم رضایت شدید امام نسبت به این شورا است و در حقیقت، انسان زمانی از وقوع امری به خدا پناه می‌برد که اولاً کاری از دست او برنیاید و اینکه مسئله پیش آمده، هولناک و دور از رضایت الهی باشد. در مورد تشکیل این شورا نیز، امام علی علیه السلام نه می‌توانست کاری انجام دهد و نه نقشی در تشکیل آن داشته باشد و اینکه این جریان، هدفی جز مخالفت و به خلافت نرسیدن امام علی علیه السلام را نداشته است.

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: الرِّيبُ

واژه متقاربه المعنی: الشَّكُّ.

الرِّيبُ: الرِّيبُ و الرِّيبَةُ: الشَّكُّ. لا رِيبَ فیه: لا شَكَّ فیه^{۴۹}. گفته می‌شود رابنی کذا و اربابنی: مرا دچار شک و تردید نمود. ریب عبارت است از اینکه در مورد چیزی شک و تردید باشد. نمونه بارز استعمال لفظ "الرِّيبُ" در آیات قرآن کریم: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ﴾ (الحج: ۵). ای مردم! اگر در رستاخیز شک دارید، ما شما را از خاک آفریدیم. یا در آیه ﴿إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾ (البقره: ۲۳) و اگر درباره آنچه بر بنده خود [پیامبر] نازل کرده‌ایم شک و تردید دارید، (دست کم) یک سوره همانند آن بیاورید. در این آیه، که تنبیهی است بر اینکه در آن هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد، بلکه از جهت تشکیک در زمان وقوع آن است، لذا انسان همیشه در شک و تردید است که حصول آن، چه زمان اتفاق خواهد افتاد، نه اینکه شک داشته باشد آیا اتفاق می‌افتد یا نه؟^{۵۰}. ابوهلال

عسکری منظور از ریب را چنین حالتی معرفی می‌کند: «ریب حالتی و خصلتی است که از اوامر ناخوشایندی که درباره کسی ظن داری و در باب او گفته‌ای و با وجود آن به درستکاری او هم تردید داری»^{۵۱} در حقیقت می‌توان گفت واژه ریب با یک بدگمانی و عدم اطمینان و خوش‌بینی همراه است.

الشَّكُّ: نَقِيضُ الْبَقِيْنِ وَ جَمْعُ شَكُوْكَ وَ شَكٌّ فِي الْأَمْرِ يَشْكُ شَكًّا^{۵۲}. مساوی بودن دو نقیض نزد انسان. شک، حالتی بر خلاف یقین است و اصل آن اضطراب و دودلی است و در تردد و دو دل- بودن میان دو چیز به کار می‌رود.^{۵۳} الشَّكُّ: برابر نمودن جهت برتری دادن دو نقیض در نظر انسان برای برگزیدن یکی از آن دو است. به این معنا که گاهی دو نشانه مساوی برای پذیرفتن یکی از دو نقیض وجود دارد که برگزیدن یکی بر دیگری سخت است یا نشانه‌ای در آنها برای ترجیح دادن و قبول یکی بر دیگری وجود ندارد.^{۵۴} شک: شک آن است که شخص به هیچ یک از دو طرف قضیه یقین نکند و ترجیح هم ندهد، بلکه بود و نبود در نظر وی مساوی باشد، بر خلاف ظن که یکی از دو طرف را ترجیح می‌دهد. مانند این آیه از قرآن: ﴿بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ﴾ (الدخان: ۹). باید دانست شک نوعی از جهل است و آن از جهل اخص است که جهل گاهی مطلق عدم علم است^{۵۵}. الشَّكُّ: خِلاَفُ الْبَقِيْنِ، يَشْتَمِلُ التَّرَدُّدُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ سِوَاءَ إِسْتَوَى طَرَفَاهُ أَمْ رَجَحَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ. قَالَ تَعَالَى: ﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ﴾ (هود: ۹۴). و اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم تردیدی داری!^{۵۶}

دلیل انتخاب واژه "الریب" در بافت جمله:

نکته‌ای که در این عبارت از خطبه، برای تبیین مسئله کمک شایانی می‌کند، نظر به وجهه تاریخی-سیاسی مسئله است. آنچه از بافت زبانی این عبارت منتخب برمی‌آید، امام علیه السلام از دورانی سخن به میان آورده است که به ناحق می‌خواستند، حقانیت علی علیه السلام را با اعمال و رفتارشان زیر سؤال ببرند. در این عبارت، شکایت و عکس العمل امام علی علیه السلام، در مقابل تشکیل شورا برای انتخاب خلیفه را به تصویر می‌کشاند. آن بزرگوار در ابتدا با

استمداد از اسلوب استغاثه شدت ناراحتی خود را از انجام این عمل نادرست، به ذهن مخاطبان القا می‌کند و به نظر می‌رسد، ناراحتی امام علیه السلام از این بابت است که چرا این افراد، وی را که در طول تاریخ فضایل و برتری‌هایش برای همه اثبات شده، با خودشان، هم‌سنگ دانسته و شخصیت خود را نزدیک به شخصیت علی علیه السلام دانسته‌اند. شاید بتوان گفت از اهداف تشکیل این شورا، تخریب شخصیت امام علی علیه السلام در میان مسلمانان بوده و اینکه با این کار بیان دارند که علی علیه السلام صلاحیت این را ندارد که مستقیماً خلیفه شود و در حقیقت، به گمان اشتباه خود تیشه بر ریشه شخصیت علی علیه السلام بزنند. بر همین معناست که امام علی علیه السلام می‌فرماید، این چنین افرادی که این‌گونه رفتار می‌کنند، خود به کارهایشان در طول تاریخ واقف هستند؛ ولی به دلیل به خطر نیفتادن منافع‌شان دست به چنین اقداماتی می‌زنند. همان‌طور که در تحلیل معناشناسانه هر دو واژه گذشت، واژه الریب معمولاً زمانی در بافت جمله، کاربرد معنایی پیدا می‌کند که نوعی دودل بودن و بدگمانی و عدم اطمینان را می‌رساند و این افراد نیز چنین احساسی را نسبت به امام علی علیه السلام داشته‌اند و بیان نکرده که آن افراد در اینکه من را، هم‌سنگ خود بدانند، شک داشته و دو دل بوده‌اند؛ چرا مبرهن است که امام علی علیه السلام با وجود این همه فضایل وصف‌ناشدنی هم‌سنگ آنها نخواهد بود، پس تردید و دودلی دیگر چیست؟ این در حالی بوده که آنها هدفی جز از بین بردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشتند؛ چرا که وجود هر یک از آنها مانع رسیدن آن افراد سودجو و منفعت‌طلب به اهدافشان بوده است.

عبارت انتخاب شده:

«فَمُنِيَ النَّاسُ لِعَمْرٍأَللهِ بِخُبَطٍ وَ شِمَاسٍ وَ تَلَوْنِ وَ اعْتِرَاضِ فَصَبَرْتُ عَلَي طُولِ الْمُدَّةِ، وَ شِدَّةِ الْمُحَنَّةِ»

(خ: ۳).

نکات:

در مدت خلافت خلیفه دوم، مردم در انحرافات سیاسی، اجتماعی و .. به سرمی بردند؛ ولی امام علی علیه السلام به جهت مصالحی که ملاحظه می کرد، صبر را پیشه خود قرار داد و آزار و اذیت در این راه را با جان و دل تحمل می کرد. اوج مظلومیت علی علیه السلام در طی این مدت، در این است که زمان زیادی انحرافات جامعه را دید و اعراض از اوامر الهی را مشاهده می کرد؛ ولی به جهت حفظ امنیت اسلام و مسلمین سکوت کرد.

۱۴۷



معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: المدة.

واژه متقاربه المعنی: حین، الوقت.

المدة: این واژه از ریشه مدّ، یمدّ، به معنای ادامه داشتن است. راغب اصفهانی واژه المدة را به معنای "وقت ادامه دار" می داند.^{۵۷} مدّ: زیادت. مانند: ﴿وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (البقره: ۱۵) و آنها را در طغیانشان نگه می دارد، تا سرگردان شوند. مدّ در اصل به معنی زیادت است، جذب و کشیدن را مدّ گویند که کشیدن چیزی سبب زیادت طول آن است.^{۵۸}

حین: الحاء و الیاء و النون أصل واحد و الأصل الزمان و فالحین الزمان قلیله و کثیره^{۵۹}. حین، به معنی وقت مبهم است به هر زمان صلاحیت دارد، کوتاه باشد یا دراز.^{۶۰} حین: الحین: الدهر، و قيل: وقت من الدهر مبهم يصلح لجميع الأزمان كلها، طالت أو قصرت، يكون سنة و أكثر من ذلك^{۶۱}. أن الأصل الواحد في هذه المادة: هو قطعة من الزمان المبهم المطلق من دون أن يُقيد بقيد من زمان ماضٍ أو مستقبلٍ أو زمانٍ قليلٍ أو كثيرٍ^{۶۲}. این واژه، به معنای زمان فراسیدن چیزی و حصول آن را گویند، که از حیث معنا مبهم و مخصوص جمله مضاف الیه است. مانند کلام خداوند متعال: ﴿وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ﴾ (ص: ۳)؛ ولی وقت نجات گذشته بود. البته ناگفته نماند که در مورد این واژه گفته شده که به چند معنا با توجه به موقعیت معناییش استعمال دارد.

الف) زمان مخصوص: ﴿فَأَمَّنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ﴾ (صافات: ۱۴۸).

آنها ایمان آوردند، از این رو تا مدت معلومی آنان را از مواهب زندگی بهره‌مند ساختیم! (ب) سال. ﴿تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يُضْرَبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (ابراهیم: ۲۵). هر زمان میوه خود را به اذن پروردگارش می‌دهد و خداوند برای مردم مثلها می‌زند، شاید متذکر شوند (و پند گیرند)! (ج) وقت و ساعت: ﴿وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَ حِينِ تَظْهَرُونَ﴾ (الروم: ۱۷). و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین و به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می‌کنید. (د) مطلق زمان: ﴿وَلَنَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ﴾ (ص: ۸۸). و خبر آن را بعد از مدتی می‌شنوید. ۶۳

الوقت: الواو و القاف و التاء أصلٌ واحدٌ يدلُّ على حدِّ شيءٍ وَ كُهُنُهُ فِي زَمَانٍ وَمِنْهُ الْوَقْتُ: الزَّمَنُ الْمَعْلُومُ وَ الْمَوْقُوتُ: الشَّيْءُ الْمَحْدُودُ. مانند این فراز از کلام وحی: ﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا﴾ (النساء: ۱۰۳). نماز را (به طور معمول) انجام دهید؛ زیرا نماز، وظیفه ثابت و معینی برای مؤمنان است. ۶۴

وقت: الْوَقْتُ: مقدارٌ من الزمان، الْوَقْتُ مقدارٌ من الدَّهْرِ مَعْرُوفٌ، وَ أَكْثَرُ مَا يُسْتَعْمَلُ فِي الْمَاضِي، وَ قَدْ اسْتُعْمِلَ فِي الْمُسْتَقْبَلِ وَ اسْتُعْمِلَ سَبَبِيهِه لَفْظُ الْوَقْتِ فِي الْمَكَانِ، تَشْبِيهًا بِالْوَقْتِ فِي الزَّمَانِ، لِأَنَّهُ مَقْدَارٌ مِثْلُهُ. ۶۵

وقت: پایان وقت مشخص شده برای کار. گفته شده این واژه برای مقدار اندازه‌گیری شده استعمال می‌شود. مثل: وَقْتُ كَذَا: برای آن زمانی را معین کردم. و از همین ریشه است واژه میقات: وقت و موعد مقرر. در کلام خداوند متعال: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفُصْلِ مِيقَاتِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾ (الدخان: ۴۰). روز جدایی (حق از باطل) وعده‌گاه همه آنهاست. یا ﴿وَإِذَا الرُّسُلُ أَقْبَتْ﴾ (المرسلات: ۱۱) و در آن هنگام که برای پیامبران (به منظور ادای شهادت) تعیین وقت شود. ۶۶ این در حالی است که می‌توان گفت ابوهلال عسکری درباره معنای واژه «وقت» چنین گفته است: «وقت مقدار معینی است از زمان که برای کاری در نظر گرفته شده است.» ۶۷

دلیل انتخاب واژه "المُدَّة" در بافت جمله:

با توجه به آنچه درباره شناسایی معانی واژگان متقاربه المعنی واژه (المُدَّة) با مراجعه به کُتب لغت، گفته شد، می‌توان چنین دریافت که هر سه واژه (حین، الوقت، المُدَّة) دارای هسته اصلی معنایی هستند و آن "دلالت بر زمان" است؛ ولی آنچه سبب تمایز معنایی آنها شده، تفاوت‌هایی ریز معنایی‌شان با توجه به کاربرد آنها در سیاق جمله است.

برای توضیح این مطلب، ذکر این نکته حائز اهمیت است که گفته شود، با امعان‌نظر در این عبارت از خطبه، می‌توان دریافت، واژه (المُدَّة) بسیار به جا و مناسب به کار رفته است. برای توضیح و تبیین این مهم، باید چنین گفته شود که همان‌طور که در تحلیل معنایی هر یک از واژگان گذشت، واژه وقت و مشتقات آن بر یک "زمان معین" دلالت دارد و این در حالی است که به نظر می‌رسد، امام علی علیه السلام نمی‌خواسته بیان کند که سختی‌ها و مشکلاتی که از طرف خلفای زمان، برای آن بزرگوار به وجود می‌آید، محدود به یک پروسه زمانی مشخص باشد، این در حالی است که تاریخ بر این امر گواه است که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در طول زمان حیات خود، مورد آزار و اذیت بودند. بنابراین، این واژه چه از نظر ساختار آوایی-که با استعمال آن در بافت عبارت انتخاب شده، ناهم‌واری آوایی به وجود می‌آید و تناسب لفظی را بر هم می‌زند- و چه بافت معنایی،- از این جهت که معنایی آن زمان تعیین‌شده‌ای را دربر گرفته که این مهم مدنظر امام علی علیه السلام نبوده است- مورد تأیید نیست. واژه (حین) نیز با توجه به تحلیل معناشناسانه آن، این نتیجه را القا می‌کند که این واژه علاوه بر چهار مؤلفه معنایی که در موقعیت‌های متفاوت به خود می‌گیرد، از نظر ساختار واژه‌ای نیز قابل تأیید نیست و نمی‌تواند به ایفای نقش بپردازد؛ چرا که استعمال و کاربرد این واژه، خلل در موسیقی حاصل از کلمات در محور هم‌نشینی را به همراه دارد. دلیل انتخاب و استعمال واژه (المُدَّة)، توسط امام علی علیه السلام بنا بر آنچه از سیر تاریخی خطبه برمی‌آید، "استمرار و ادامه داشتن" مدت زمان سختی‌ها

و مشکلات حاصل از بیان مسئله خلافت ° که از طرف خلفای زمان به امام علی علیه السلام تحمیل می‌شده است - را مورد تأیید قرار می‌دهد. می‌توان گفت ساختار کلامی امام علی علیه السلام این نکته را برای مخاطب یادآور می‌شود که مشکلات و مصائب در حکومت خلفای زمان، از زمان به سرکار آمدن آنها بوده و تا الآن نیز ادامه دارد. دلیل دیگری بر رعایت ائتلاف لفظ با معنا در این قسمت از خطبه، رعایت موسیقی حاصل واژه (المُدَّة) در همنشینی با واژگان دیگر برای برقراری ارتباطی معنایی به منظور بیان مقصود امام علی علیه السلام است. به عبارت دیگر، کاربرد این واژه خود باعث تناسب سیمایی شده و سبب پدید آمدن صنعت "سجع" گردیده است. همان‌طور که می‌دانیم آرایه سجع، یکی از عوامل بارز در ایجاد توازن‌های آوایی در بافت کلام بوده و هدفی جز غنای معنا در بر نداشته است.

عبارت انتخاب شده:

«حَتَّىٰ إِذَا مَضَىٰ لِسَبِيلِهِ جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ فَيَا لَللَّهِ وَ لِلشُّورَىٰ! «^{۶۸}(خ: ۳).

نکات ادبی:

جمله (جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ) نشان‌دهنده این است که کاری که ابوبکر بنا بر درخواست عمر انجام داد، یک بازی سیاسی بیش نبوده است؛ چرا که چنین کاری (تشکیل شوری برای انتخاب خلیفه) تا قبل از این وجود نداشته است و این امر، همان‌طور که از مضمون خطبه برمی‌آید، مورد رضایت امام علی علیه السلام نبوده؛ چرا که به ناحق این شورا را تشکیل دادند و علی علیه السلام در بیشتر مواقع با بیان فضایل و کمالات خود، زبان به گلایه و شکایت باز می‌نماید تا این بی‌عدالتی را به تصویر کشاند. نکته دومی که می‌توان به آن اشاره نمود، هم‌ردیف قراردادن علی علیه السلام با اعضای شورا، با آن جایگاه و شخصیتش توهین بزرگی به آن بزرگوار بوده؛ ولی علی علیه السلام باز هم چشم بر این صحنه‌ها بسته و قول خودش «فَصَبَّرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَىٰ، وَفِي الْحَلْقِ شَجَاً» را پیشه راه قرار می‌دهد.

معناشناسی واژگان متقاربه المعنی در محور جانشینی:

واژه منتخب: زَعَمَ

واژگان متقاربه المعنی: ظَنَّ، حَسِبَ.

کلمه زَعَمَ در کلام باطل کاربرد دارد. مانند این کلام خداوند متعال: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ﴾ (الجمعه: ۶). بگو: «ای یهودیان! اگر گمان می‌کنید که (فقط) شما دوستان خدائید نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید.

زَعَمَ: قول باطل و دروغ است. علی‌اکبر قرشی^{۶۹} می‌گوید: زعم به معنای قول باطل و کذب قول حق است و بیشتر در شیء مشکوک کاربرد دارد و همچنین وی به نقل از راغب اصفهانی می‌گوید: زعم، آن حکایت قولی است که در آن احتمال دروغ وجود دارد.^{۷۰} زَعَمَ: حکایت قولی که در معرض دروغ‌بودن است. در قرآن کریم هر کجا سخن از زعم و گمان به میان آمده است، قائلان آن مذمت شده‌اند. ﴿زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ (التغابن: ۷). کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد، بگو: آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد، سپس آنچه را عمل می‌کردید به شما خبر داده می‌شود و این برای خداوند آسان است.^{۷۱}

ظَنَّ: از ریشه ظَنَّ است. واژه الظَّنُّ، اسم است برای شکی که اماره حاصل شود و هر گاه این حالت تقویت شود و منتهی به علم و یقین می‌شود و اگر تضعیف شود، از حد وهم و گمان تجاوز نمی‌کند.^{۷۲} ظَنَّ: احتمال قوی. مانند سخن خداوند متعال: ﴿وَذَا النُّونِ إِذِ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ﴾ (الأنبياء: ۸۷). احتمال قوی دارد که هرگز بر او سخت نمی‌گیریم.^{۷۳} ظن: در آن احتمال برتری و رجحان یک طرفه وجود دارد و یکی از دو چیز به ذهن خطور می‌کند و یک طرف در اثر وجود برخی، بر دیگری غلبه دارد.^{۷۴}

حَسِبَ: مصدر آن حسابان است. معنایش این است که در مورد یکی از دو نقیض حکمی صادر شود، بدون اینکه به نقیض دیگر توجهی شود و فقط یک جهت را مدنظر و حساب قرار می‌دهد

و یا اینکه در مرحله‌ای قرار می‌گیرد که شک و گمان بر او عارض می‌شود؛ اما ظن به گونه‌ای است که یکی از دو نقیض به ذهنش خطور کرده و آن را بر دیگری ترجیح می‌دهد. به عبارت دیگر، بر اساس آنچه راغب اصفهانی اشاره نموده است، می‌توان گفت حَسِبَ به معنای گمان سطحی است و یک نوع عدم توجه و اهتمام به مسأله را می‌رساند.^{۷۵}

دلیل انتخاب واژه "زَعَمَ" در بافت جمله:

با توجه به آنچه امام علی علیه السلام در این عبارت از خطبه مدنظر قرار داده است می‌توان به صراحت گفت - همان‌طور که در قبل نیز بیان شد ° واژه‌گزینی و شناسایی واژگانی که متناسب با بافت معنایی و ساختاری کلام باشد توسط امام علی علیه السلام به نحو احسن انجام گرفته است و این چیزی نیست جز ظرافت ادبی امام علی علیه السلام در انتخاب واژگان، واژگانی که جملات را پیوند معنایی می‌دهد تا بتوانند با همنشینی در کنار هم و در ساختار نحوی و بافت معنایی به ایفای نقش که همان رساندن معنا به مخاطب است، پردازند.

همان‌طور که در مورد معنای واژگان متقاربه المعنی گذشت، چنین به نظر می‌رسد که دلیل بهره‌مندی معنایی امام علیه السلام از واژه زَعَمَ این بوده که با توجه به بارمعنایی که زعم دارد، استعمال و کاربرد در کلام باطل است و این همان مؤلفه معنایی که در نظر امام علیه السلام بوده است، با این توضیح که همسنگ قراردادن شخصیت آن بزرگوار با خودشان کاری است که از ریشه و کنه باطل است و این گمان و پنداری فاقد پشتوانه عقلی است. واژه حَسِبَ نیز بدان معناست که یک گمان سطحی است که از افکار آنها سرچشمه می‌گیرد و استعمال این واژه کم-توجهی را به نسبت به مسئله همراه دارد و بافت معنایی جمله این معنا را رد می‌کند. واژه ظَنَّ هم برای مواردی کاربرد داشت که هم احتمال شک و تردید در آن وجود داشت و هم برتری و رجحان بین دو طرف مسئله و مسئله‌ای که امام علیه السلام بر زبان جاری نمود- همسنگ قرار

دادن - اصلاً شک و تردیدی وجود نداشت و امام علیه السلام قصد برتری و رجحان را در فکر خود نیروورانده است.

نکته‌ای که در پایان می‌توان بدان اشاره نمود این است که اینکه امام علی علیه السلام از کلمه زَعَمَ به معنای خیال و گمان کردن استفاده کرده است، بدین دلیل است که می‌خواهد بگوید او (ابوبکر) مرا جز کسانی قرار داده که می‌توانم خلیفه شوم؛ ولی گمان می‌کند، من این را نمی‌دانم که هدف، خلیفه کردن من نیست، بلکه می‌دانم چه کسی را خلیفه خواهد کرد و با این کار چه اهدافی را خواهد داشت و این گمان خلیفه از پایه و اساس اشتباه بوده است.

نتایج مقاله:

۱. با نظر به تحلیل معناشناسانه‌ای که در خطبه نمونه انجام گرفت، باید بیان نمود که از ویژگی‌های نهج البلاغه سبک ادبی به کار گرفته شده در انتخاب دقیق واژگان و تناسب آنها با معانی مورد نظر امام علی علیه السلام برای بیان مقصود خود در شرایط سخنرانی، در هر کدام از فرازهای انتخاب شده بوده و همچنین قرار گرفتن واژگان با توجه به تناسب معنایی آنها در جایگاه مناسب خود و کاربرد آنها در سطح جمله و کمک به تفهیم آن و هماهنگی با واژه‌های قبل و بعد از خود در محور همنشینی، هماهنگی الفاظ با معانی را در هر یک از خطبه‌ها به اثبات رسانیده است.

۲. آنچه در این خطبه درخشان است، هماهنگی کامل میان واژگان و اندیشه است؛ چه اینکه واژگان انتخاب شده به همراه واژگان مقاربه‌المعنی خود مورد تحلیل معنایی قرار گرفته و دلیل صلاحیت و عدم صلاحیت هر یک از واژگان برای انتقال معنا ذکر شد.

۳. به نظر می‌رسد هم "ارزش زبانی" و هم "ارزش اطلاعاتی واژگان" در بافت خطبه مورد توجه بوده و این مهم نیز از جمله عواملی است که زبان ادبی و ادبیت سبک نهج البلاغه را با نظر به محور معناشناسی واژگان مقاربه‌المعنی به اثبات رسانیده است. چه اینکه در زبان ادبی واژه-

پی‌نوشت‌ها:

۱. آگاه باشید! به خدا سوگند که فلانی خلافت را چون جامه‌ای بر تن کرد و می‌دانست که جایگاه من نسبت به آن چنان محور است به آسیاب.
۲. ابن فارس، ابو الحسین أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۲: ۳۷۱.
۳. الخوری الشرتونی، سعید، اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، ج ۲: ۱۰۳۸.
۴. ابن فارس، ابو الحسین أحمد، ترتیب مقاییس اللغة: ۳۱۱.
۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۳۲۹.
۶. او می‌دانست که جایگاه من نسبت به خلافت به منزله محور سنگ آسیاب است.
۷. قطب محوری است در سنگ زیرین آسیاب که سنگ بالایی دور آن می‌چرخد.
۸. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۵۴۸.
۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۵: ۴۳.
۱۰. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۵۲۹.
۱۱. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴: ۳۲۷.
۱۲. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۲۷۱.
۱۳. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۳۴۳.
۱۴. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۲۲۸.
۱۵. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۲۲۰.
۱۶. از جمله انحرافات اجتماعی که در زمان خلفا به وجود آمد، تبعیض نژادی و طبقاتی بین افراد جامعه اسلامی بود. آنها عرب‌ها را بر مسلمانان غیرعرب ترجیح می‌دادند.

۱۷. از من سیل علم سرازیر می‌شود و پرنده را یارای پرواز به قله رفیع من نیست.

۱۸. ابن فارس، ابو الحسن أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۱: ۲۷۹.

۱۹. رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۴: ۱۷۲؛ الفراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، ج ۳: ۱۷۹.

۲۰. رک: الراغب الإصفهانی، ۱۹۷؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۱۵۳.

۲۱. ابن فارس، ابو الحسن أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۲: ۵۹۸.

۲۲. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۸۰۱ با تصرف.

۲۳. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷: ۱۳۷.

۲۴. ابن فارس، ابو الحسن أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۲: ۵۵۴.

۲۵. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۸۰۱.

۲۶. همان، : ۷۶۷.

۲۷. رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴: ۱۲.

۲۸. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۴۴۷.

۲۹. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳: ذیل رفع.

۳۰. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳: ۱۱۷.

۳۱. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۳۱۹.

۳۲. عسکری، ابوهلال، الفروق فی اللغة: ۲۰۹.

۳۳. من طریق شکیبایی گزیدم، در حالی که همانند کسی بودم که خاشاک به چشمش رفته و استخوان در گلویش

مانده باشد. می‌دیدم، که میراث من به غارت می‌رود.

۳۴. و من از بستگانم بعد از خود بیمناکم (که حق پاسداری از آیین تو را نگاه ندارند!) و (از طرفی) همسرم نازا

و عقبم است؛ تو از نزد خود جانشینی به من ببخش... که وارث من و دودمان یعقوب باشد؛ و او را مورد

رضایتت قرار ده!»

۳۵. ابن فارس، ابو الحسن أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۲: ۵۲۸.

۳۶. رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱: ۷۷۴؛ الفراهیدی، ۱۴۲۰ق، ج ۴: ۵۹.

۳۷. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳: ۲۵۸.

۳۸. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۳۶۶؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳:

۳۹. رک: المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۵: ۱۱۱.
۴۰. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۲۸۶.
۴۱. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۳۷۶.
۴۲. ناگاه، دیدم که انبوه مردم روی به من نهاده‌اند، انبوه چون یالهای کفتاران، گرد مرا از هر طرف گرفتند، چنان که نزدیک بود استخوان‌های بازو و پهلویم را زیر پای فرو کوبند و ردای من از دو سو بر درید.
۴۳. رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷ ذیل وُطِئَ.
۴۴. رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱: ۱۹۵.
۴۵. رک: المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۳: ۱۳۵.
۴۶. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳: ۲۴۰.
۴۷. رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۰: ۱۵۲.
۴۸. پناه بر خدا از این شورا. در کدام زمان در برابر شخص اولشان در خلافت مورد تردید بودم، تا امروز با اعضای شورا برابر شوم که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند و در صف آنها قرارم دهند؟
۴۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱: ۴۴۲.
۵۰. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۳۲۵.
۵۱. عسکری، ابوهلال، الفروق فی اللغة: ۲۴۰.
۵۲. ابن فارس، ابو الحسنین أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۱: ۴۵۱.
۵۳. رک: عسکری، ابوهلال، الفروق فی اللغة: ۱۳۲ مقدمه.
۵۴. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۴۲۱ با تلخیص.
۵۵. رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۴: ۶۴.
۵۶. رک: طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۵: ۲۷۷.
۵۷. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۷۳۰.
۵۸. رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۶: ۲۴۳.
۵۹. ابن فارس، ابو الحسنین أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۱: ۳۳۱.
۶۰. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲: ۲۰۹.
۶۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۳: ۱۳۴.
۶۲. المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۲: ۳۳۴.

۶۳. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۲۲۳.

۶۴. ابن فارس، ابو الحسین أحمد، معجم المقاییس اللغة، ج ۲: ۶۴۱.

۶۵. رک: ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲: ۱۰۷.

۶۶. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۸۴۸؛ قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷: ۲۳۲.

۶۷. عسکری، ابو هلال، الفروق فی اللغة: ۱۱۳ مقدمه.

۶۸. تا آنکه روزگار عُمر هم سپری شد. پس او، خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من هم سنگ آنها هستم.

۶۹. سید علی اکبر قرشی (۱۳۴۷)، فرزند سید محمد در قبضه بناب از توابع مراغه متولد شد. بیشتر موفقیتهای خود را از تأثیر پاکي و تلقینات پدر مرحوم خود به دست آورده است. تعدادی از مقدمات درس دینی را در بناب نزد پدر و اساتید دیگرش فرا گرفته است. در دوره‌ی مرحوم بروجردی و کوه‌کمری به حوزه علمیه‌ی قم مشرف شد و مدتی در آن مجمع مقدس به تحصیل مشغول بوده است. در سال ۱۳۲۹ شمسی تصمیم به اقامت در رضائیه گرفت و به تدریس و بحث مشغول شد. از جمله آثار او می‌توان به المعجم إلفاظ الصحیفه السجادیة، سیری در اسلام و معاد از نظر قرآن و علم اشاره نمود؛ رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۷: ۲۸۲.

۷۰. رک: قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج ۳: ۱۶۱.

۷۱. رک: الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۳۳۷.

۷۲. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۵۰۶.

۷۳. اینکه چرا این واژه دو وجهی است یا زمانی که در مورد قیامت به کار می‌رود، از واژه ظن استفاده می‌شود، چون درباره آخرت یقین لازم است نه ظن.

۷۴. عسکری، ابو هلال، الفروق فی اللغة: ۳۳۶.

۷۵. الراغب الإصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن: ۱۸۹.

منايع:

قرآن كريم.

نهج البلاغه.

١. الرازى، ابو الحسين أحمد بن فارس بن زكريا، معجم المقييس اللغة، المجلدات ١ و ٢، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤٢٠ق.

٢. _____، ترتيب مقييس اللغة، محقق: محمد هارون، قم: مركز دراسات الحوزة و الجامعة، ١٣٨٧.

٣. الراغب الإصفهاني، حسين بن محمد، المفردات فى غريب القرآن، مترجم: حسين خداپرست، قم: نويد اسلام، (١٣٨٧).

٤. الخورى الشرتونى، سعيد، اقرب الموارد فى فصح العربية و الشوارد، المجلد الثانى، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى، ١٤٠٣ق.

٥. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، ج: ٥ تهران: بى نا، ١٣٧٥.

٦. عسكرى، ابوهلال، الفروق فى اللغة، ترجمه: محمد علوى مقدم / ابراهيم الدسوقى شتتا، مشهد: آستان قدس رضوى، (١٣٦٣).

٧. الفراهيدى، خليل ابن احمد، العين، المجلدات: ٤، ٣، قم: هجرت، ١٤٢٠ق.

٨. قرشى، على اكبر، قاموس قرآن، ج ٧، ٦، ٤، ٣، ٢ تهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٥٢.

٩. المصطفوى، حسن، التحقيق فى كلمات القرآن، المجلدات: ١٣، ٥، ٢ تهران: نشر، ١٣٦٠.

١٠. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، المجلدات: ١٣، ١٠، ٧، ٤، ٢، ١، بيروت: دار صادر، بى تا.